آیینه‌ای در برابر آینده‌ی بشریت

نویسنده: دکتر عبدالرضا عشقی‌پور

تاریخ انتشار: 13 Aban 2585 باستانی برابر با November 4, 2026 میلادی



آیا تا به حال در شلوغیِ یک روز کاری، در حالی که به صفحه‌ی درخشان گوشی‌تان خیره شده‌اید، احساس کرده‌اید که چیزی در این میان کاملاً اشتباه است؟ در دورانی که هوش‌مصنوعی برایمان داستان می‌گوید، الگوریتم‌ها خریدهایمان را پیش‌بینی می‌کنند و جهان با یک کلیکِ سریع در دسترسِ ماست، چرا بیش از هر زمانِ دیگری احساسِ تنهایی، اضطراب و حتی پوچی می‌کنیم؟

مقاله‌ی پیش رو، یک ضربه‌ی بیدارکننده و روایتی تکان‌دهنده از وضعیتِ امروزِ ماست. تلنگری به همه‌ی ما که در رفاهِ یک «قفس طلایی» به خواب رفته‌ایم و فراموش کرده‌ایم که پیش از تبدیل شدن به مصرف‌کنندگانِ مطیعِ تکنولوژی، انسان‌هایی آزاد و صاحب‌اختیار بودیم. ما در بی‌سابقه‌ترین دوران رفاه در تاریخِ بشریت زندگی می‌کنیم؛ دورانی که در آن دسترسی به غذا، اطلاعات و سرگرمی تنها به اندازه‌ی لمس یک صفحه‌ی شیشه‌ای با ما فاصله دارد. با این حال، اضطراب، افسردگی و احساسِ پوچی، اپیدمی‌های خاموشِ قرنِ ما هستند. حقیقتِ تلخ این است که ما در یک «قفس شیک و طلایی» گرفتار شده‌ایم. ما گوشی‌های هوشمند، خانه‌های گرم و تخت‌خواب‌های نرم داریم، اما آزادیِ واقعی خود را گم کرده‌ایم.

آنچه در ادامه می‌خوانید، تحلیلی است بر وضعیتِ انسانِ مدرن؛ موجودی که اختیار زندگی‌اش را به الگوریتم‌ها سپرده و در ازای راحتی، روح خود را قطعه‌قطعه می‌فروشد.

یادآوری می‌کنم که خواندنِ این مقاله، جسارتِ روبه‌رو شدن با حقیقت را می‌طلبد. اگر این در توان شما نیست، هم‌اکنون مقاله‌ی دیگری را مطالعه کنید.

توهم زیستن در میان سرگرمی‌های پوچ.

بسیاری از ما دیگر زندگی نمی‌کنیم، بلکه صرفاً ادای زندگی کردن را درمی‌آوریم. ما به جای تجربه مستقیم جهان، آن را از پشت لنز دوربین‌ها و فیلترهای شبکه‌های اجتماعی می‌بینیم. وقتی چالش‌های بنیادین بقا (مانند یافتن غذا یا ساختن سرپناه) توسط ماشین‌ها و سیستم‌های پیچیده اقتصادی حل شده‌اند، انسان با یک خلأ بزرگِ معنایی روبه‌رو می‌شود.

برای پر کردن این خلأ و برای فراموش کردن این واقعیت که دیگر کنترل و اختیاری روی مسیرِ اصلی زندگی‌مان نداریم، خود را با سرگرمی‌های پوچ خفه می‌کنیم. ماراتن‌های تماشای سریال، گشت‌وگذارهای بی‌هدف و چندساعته در شبکه‌های اجتماعی و مصرف بی‌وقفه محتوا، به ما دوپامین ارزان‌قیمتی می‌دهند که به طور موقت، دردِ «بی‌معنایی» را تسکین می‌بخشد.

پیش‌گویی هولناک کازینسکی در ارتباط با اهلی شدن انسان، ترسناک‌ترین بخش از هشدارهای فیلسوفان تکنولوژی و افرادی چون او «تد کازینسکی»، مربوط به آینده فیزیکی ما نیست، بلکه درباره استحالهٔ روحی ماست. پیش‌گویی بزرگ او این بود: «*اگر جلوی روند سلطه بی‌چون‌وچرای سیستم‌های تکنولوژیک گرفته نشود، انسان‌ها به "حیوانات اهلی" تبدیل خواهند شد*».

در طبیعت، حیوان وحشی برای بقا می‌جنگد، تصمیم می‌گیرد و آزاد است؛ اما حیوان اهلی در رفاه کامل زندگی می‌کند، آب و دانه‌اش فراهم است، و تنها کارکردش این است که به سیستمِ صاحبش خدمت کند.

انسان مدرن در حال تبدیل شدن به همین حیوان اهلی است. ما به موجوداتی تقلیل یافته‌ایم که تنها تخصص و مهارت اصلی‌شان «مصرف‌گرایی» است. ما کار می‌کنیم تا پول دربیاوریم و پول درمی‌آوریم تا محصولات همان سیستمی را بخریم که ما را استثمار کرده است. در این چرخه، مهارت‌های بقا، استقلالِ فکری و توانایی حلِ مسئله به تدریج در انسان‌ها می‌میرد.

بیایید ببینیم که این سیستم چگونه ما را مهندسی می‌کند؟

جامعه‌ی صنعتی و تکنولوژیک برای حفظِ بقای خود، نیاز دارد که چرخ‌دنده‌هایش (یعنی شما و من) بدون سروصدا کار کنند. بنابراین، سیستم ما را از نظر روانی و عاطفی مهندسی می‌کند تا در برابر این قفسِ طلایی طغیان نکنیم.

البته پاسخ سیستم به بحران‌های عمیق انسانی، سطحی و مکانیکی است، مانند این‌که:

غمگین هستی؟ ریشه دردهای اجتماعی و فشارهای اقتصادی را نادیده بگیر و فقط یک قرص ضدافسردگی بخور.

تمرکز نداری؟ به جای کاهش بمباران اطلاعاتی، به سراغ درمان‌های دارویی برو تا بتوانی در محیط خشکِ کاری دوام بیاوری.

احساس تنهایی می‌کنی؟ نیازی به ساختنِ روابط پیچیده و واقعی انسانی نیست؛ با یک هوش‌مصنوعی چت کن که همیشه با تو موافق است و هیچ‌وقت تو را به چالش نمی‌کشد.

سیستم به جای حل ریشه‌ای بیگانگی انسان با طبیعت خود، صورت مسئله را با راه‌حل‌های فوری و مصرفی پاک می‌کند.

حراج آزادی و فروش حریم خصوصی به قیمت راحتی ما انسان‌ها.

ما در یک معامله‌ی فاوستی (فروش روح به شیطان) گرفتار شده‌ایم. ما آزادی‌مان را یک‌شبه و در یک جنگ خونین از دست نداده‌ایم؛ بلکه آن را تکه‌تکه و با رضایت کامل در ازای «راحتی بیشتر» در طی سالیان دراز واگذار کرده‌ایم. ما حریم خصوصی‌مان را می‌فروشیم تا نقشه‌های آنلاین، سریع‌ترین مسیر را به ما نشان دهند. تمرکز و توجه‌مان (که ارزشمندترین دارایی ذهنی ماست) را در اختیار الگوریتم‌ها قرار می‌دهیم تا ویدیوهای جذاب‌تری به ما پیشنهاد دهند. ما به قدری در رفاهِ ناشی از تکنولوژی غرق شده‌ایم که فراموش کرده‌ایم هزینه این راحتی، از دست رفتن استقلال و عاملیتِ انسانی ماست.

پذیرش این واقعیت که ما در یک قفس طلایی زندگی می‌کنیم، به معنای تسلیم شدن یا بازگشت به غارنشینی نیست. تکنولوژی بخشی جدایی‌ناپذیر از واقعیتِ امروز ماست. اما درکِ این مهندسیِ پنهان، اولین قدم برای بازپس‌گیری تکه‌هایی از آزادی‌مان است.

ما باید یاد بگیریم که مرز بین «ابزار بودنِ تکنولوژی» و «ارباب بودنِ آن» کجاست. شاید نتوانیم قفس را به طور کامل از بین ببریم، اما می‌توانیم تصمیم بگیریم که چشمانمان را باز نگه داریم، مصرف‌گرایی کورکورانه را متوقف کنیم و به جای پناه بردن به هوش‌مصنوعی و سرگرمی‌های پوچ، معنای زندگی را در ارتباطات اصیل انسانی، خلق کردن و تفکر عمیق جستجو کنیم.

چگونه از این قفس طلایی ذهنی فرار کنیم؟

درک اینکه ما در یک قفس نامرئی از جنسِ الگوریتم و مصرف‌گرایی گرفتار شده‌ایم، به تنهایی کافی نیست. برای بازپس‌گیری عاملیتِ انسانی و فرار ذهنی از این اسارت، باید آگاهانه دست به کار شد. در اینجا چند راهکار عملی برای شروع این مقاومت خاموش به شما پیشنهاد می‌دهم:

مرحله‌ی نخست، بازپس‌گیری «پروسه قدرت» با دست‌هایمان:

در این مرحله باید بدانیم که، انسان برای خلق کردن و حل مسئله فیزیکی تکامل یافته است. یک مهارت عملی و ملموس یاد بگیرید (مثل نجاری، باغبانی، آشپزی از پایه، یا تعمیر وسایل). وقتی چیزی را در دنیای واقعی با دستان خودتان می‌سازید، نیاز درونی شما به «ارزشمندی» بدون دخالت تکنولوژی ارضا می‌شود.

مرحله‌ی دوم، رژیم سخت‌گیرانه توجه (مینیمالیسم دیجیتال):

در این مرحله، توجهِ شما، واحد پولِ دنیای مدرن (اطلاعات) است. اعلان‌های غیرضروری گوشی را خاموش کنید. اپلیکیشن‌هایی که برای تزریق دوپامینِ ارزان طراحی شده‌اند (مانند شبکه‌های اجتماعیِ مبتنی بر ویدیوهای کوتاه) را در گوشی خود محدود یا حذف کنید و گوشی هوشمند را از یک «پستانک دیجیتال» مجدداً به یک «ابزار» قدرتمند تبدیل کنید.

مرحله‌ی سوم، آشتی با بی‌حوصلگی:

در این مرحله، اجازه دهید هر از گاهی حوصله‌تان سر برود. در زمان انتظار، در اتوبوس یا قبل از خواب، فوراً به صفحه‌ی نمایش پناه نبرید. بی‌حوصلگی و خیره شدن به دیوار، زادگاهِ تفکر عمیق، خلاقیت و خودشناسی است؛ چیزهایی که سیستمِ مصرف‌گرا به شدت از آن‌ها می‌ترسد و شما را از آن برحذر می‌دارند.

مرحله‌ی آخر، شورش علیه الگوریتم‌ها:

در این مرحله، نگذارید هوش مصنوعی و الگوریتم‌ها سلیقه شما را شکل دهند. به جای گوش دادن به پلی‌لیست‌های موسیقی پیشنهادی، خودتان آلبوم موسیقی پیدا کنید. به جای خواندن اخباری که فیدِ شبکه‌های اجتماعی به خوردتان می‌دهد، خودتان به صورت هدفمند به سراغ منابع خبری موافق و مخالف بروید. انتخابِ آگاهانه، بزرگترین نافرمانی در برابر این سیستم است.

امروز؛ البته اگر دیر نشده باشد، زمان تدوین و تعیین خطوطِ قرمز، میان بشریت و تکنولوژی است. بپاخیزید و با انقلابی درونی آن را در خود اجرایی کنید.

پیروز و موفق باشید.